

نامه محمد خان زنگنه امیر نظام به محمد رشید پاشا^۱

موضوع: تعریضات مرزی

تاریخ: ۱۲۴۵

هولله تعالی شانه

همواره وجود مجدت آموز جناب ابته و رفعت مآب، نبالت و جلال نصاب، فخامت و مناعت اكتساب، شهامت و بسالت انتساب، نظام آموز امور، مرقق مهام جمهور، سموالقدر، علوالامر دبیر صائب تدبیر، مشیر روش ضمیر، دستور فرخنده طور، مکرم دوستان استظهار، معظم معجبان نواز، مفخم از نعماء جهان محظوظ، و از مکاره زمان محفوظ باد.

بعد از شرح مراسم اشتیاق، بر ورق یگانگی و وفاق می‌نگارد که بحمد الله و المته رابطه دوستی و اتحاد فی مایین دو دولت قوی بینیاد، از هرجهت کامل و قاعدة یکجهتی و مسالمت از هرجیث ظاهر و حاصل است. شکر این نعمت عظمی و موهبت کبری امنای دولتین و رجال شوکتین، در همه حال لازم و واجب می‌باشد، اقتضای موحدت حاصله بین الحضرتین و مهر و مودت واقعه بین الجانبین لازم است که دوستان آن جناب را که به حکم دولت بهیه عثمانی نظم امور ولایات کردستان را پیشنهاد ساخته، به عمامده^۲ آمده‌اند. از مأموریت خود آگاه و مخبر و از اوضاع واقعه مطلع و مستحضر دارد.

آن جناب خود می‌دانند که، محمدبک در جزو توابع پاشایان بابان مرد کدخدامنشی بود و به هیچ وجه اسم و رسمی نداشت به واسطه ضدیت پاشایان و مشغولیت ایشان به یکدیگر فرست یافته، بنای جسارت گذاشت. جمعیتی منعقد ساخته کبوی و پل سرخ و اربیل و پارهای از محلات حریر و شهرزور و اکثری از دهات لایجان^۳ مکری را تصرف نمود، کسی پیچیده او نشده رفته رفته شهرتی کرد و صاحب اسمی شد. حیله و تزویرها^۴ نموده بر سر عمامده رفت و تصاحب نمود. سه سال بیشتر که دوستان در آذربایجان نبود و به حکم خاقان رضوان مکان به سفر عراق رفت به محلات ساوجبلاغ^۵ مکری قشون فرستاد خسارت بی حد رسانده، محال سردشت^۶ را متصرف شدند. بعد از مراجعت از سفر عراق قشون به تأییب او تعیین کرد. جمعیت او را به جنگ و جدال از آن محال بیرون نموده داخل جاهای متصرفه او شدند. و قلمه مشهور به دربنده، و پارهای قلاع دیگر را خراب و بایر ساختند. و اراده آن بود که، کارش بالمره تمام شود. شدت سردی هوا و بعضی قضایا که در آن سال اتفاق افتاد عایق آمده قشون مأجوره به حکم و اشارت دوستان معاودت

نمودند. سال گذشته نیز که دوستان چندی در عراق ملتزم رکاب شاهنشاه جمجاه روحنا فدah بود هفت و هشت هزار قشون به مجال مرگور^۷ فرستاد. قریب چهل هزار تومان مال غارت شد و چهارصد نفر از نفوس — محترمه مسلمین — ذکوراً و اناناً به قتل رسید و چندنفر آیرملو که از جمله مهاجرین ایران و در مرگور متوف شدند، به رواندوز^۸ بردند که در آنجا محبوس و معدّب شدند و اکثری از آنها که بالفعل در رکاب اقدس ملتزم اند، عیال و تسوان ایشان را کشته‌اند. این خبر به عرض شاهنشاه اسلام پناه رسید به غایت متأثر و متغیر شدند. آتش مهرو غصب در کانون ضمیر مبارگ اشتعال یافته تأثیب او و تلافی اعمال صادره و خونخواهی مسلمین را به عهده کفالت دوستان محول فرمودند.

بعد از ورود [به] آذربایجان علی العجاله اقدام این امر با انجام خدمات دیگر مقدور نگردید. حالا که آنها فیصل یافت و فراغت به هم رسید، فرست عزیمت به هرجا و هر کار هست و تهیه و تدارک آن از توجیه و التفات اعلیحضرت — ظل اللهی اید الله شوکتہ — حاضر و موجود می‌باشد. دوستان برای نظم امور به سرحدات آذربایجان خواهد رفت. نظر به مأموریت خود لازم است که ان شاء الله به مشیت و خواست جناب باری — عز اسمه — به انهدام بنای شرارت و فساد او پرداخته تلافی اعمال او را بکند.

دفع و استیصال خائن دین و دولت به چاکران هردو حضرت، ازواجات است. آن جناب که از آن طرف مأمور شده تشریف آورده‌اند دوستان هم از این طرف عزم و اقدام نماید که، به معاونت یکدیگر ماده فساد او بالمره قلع و قمع بشود. و من بعد اسمی از او در دو دولت مذکور نشده، رعایا و برایای مملکتین از مضرات او آسوده و اینم باشد. هرگاه آن جناب تعیین قشون را از این طرف مصلحت دولت بهیه ندانند و خود به تهایی به دفع او پردازنده به حکم اتحاد دولتین لازم است دوستان را به جهات چند اطمینان قلبی بدهنند:

اولاً از اضمحلال واستیصال او به نحو کامل.

ثانیاً، از امن آن سرحدات که من بعد این طور امور رونده و تعرض به رعایا دوست علیه نرسد.

ثالثاً، از رسیدن چهل هزار تومان و دیه خون مسلمانان.

رابعاً از استخلاص محبوبین که بالفعل در رواندوز هستند.

خامساً، کوتاه داشتن دست تصرف او از قراء لایجان مکری و غیره، سند مهمور و

مضبوط دولتی مشتمل به قیودات خمسه مزبوره بسپارند که در هر دو دولت علیه مستمسک دوستان بوده، مورد بحث و ایراد نشود. و بر وفق صوابید آن جناب معمول آید.

جناب مجدد مآب، مناعت نصاب، فخامت اكتساب، ایلچی بزرگ مکرم معظم دولت بهیه